

به سوی شناخت گونه‌ها و شاخصها

درآمدی بر ثبات سیاسی

محمد عادل پناهی

مقدمه

«بائبات» قلمداد می‌کند و آنهایی را که بین این دو حالت در نوسان بوده‌اند، «بی‌ثبات» معرفی می‌کند.^(۱) این گونه تعاریف اساساً در رویکرد پایایی / عدم پایایی ارائه می‌شوند.

در رویکردهای تجربی به ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، فرض بر این است که بی‌ثباتی در مفهوم استمرار، و نه انشعاب، به طور مستقیم با تغییر نسبت فراوانی وقوع انواع خاصی از حوادث سیاسی، تغییر می‌کند. از نظر تجربه‌گرایان، بی‌ثباتی دارای چارچوبی بسیار وسیع‌تر از نوسانات بین نظامهای حکومت دموکراتیک و غیردموکراتیک است. در هر دوره زمانی، هر قدر که تعداد کودتا، تغییرات حکومت، تظاهرات، شورش، آغاز جنگ چریکی و مرگ در اثر

اندیشمندان و نظریه‌پردازان در حوزه‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تعاریف گوناگونی از ثبات و بی‌ثباتی ارائه داده‌اند. تنوع و گوناگونی این تعاریف اغلب معلول اختلاف در رویکردها نسبت به مسئله ثبات بوده است. شرایط و موقعیتهای زمانی و مکانی نیز در تنوع و گاه تضاد تعاریف دخیل بوده است.

تا اواسط دهه ۱۹۶۰، ثبات سیاسی را اصولاً استمرار انواع خاصی از نظام سیاسی یا تداوم آنها تعریف می‌کردند. لیپست در کتاب «انسان سیاسی» نظامهایی را که دارای حکومت دموکراتیک مستمر بوده‌اند یا در طول سالهای معینی از حکومت (توتالیتار) پایداری داشته‌اند،

خشونت سیاسی که در کشوری رخ می‌دهد بیشتر باشد، آن کشور بی‌ثبات تر محسوب می‌شود. بنابراین ثبات عبارت است از عدم وقوع رفتارها یا «حوادث» بی‌ثبات کننده‌ای از این قبیل موارد. در علم سیاست به طور خلاصه بی‌ثباتی را عدم تداوم نظام و تکرار حوادث «بی‌ثبات کننده» تعریف کرده‌اند.^(۲)

رویکرد سوم نیز که اندکی متفاوت است، توسط روزنامه‌نگاران سیاسی ارائه شده است. رویکرد ژورنالیستی بر پایه تعریف رسمی از بی‌ثباتی نیست بلکه مبتنی بر دو ایده است: نخست، تأکید بر وضعیتهای سیاسی نسبتاً کوتاه‌مدت است و برخلاف دو رویکرد پیشین دوره بسیار کوتاهی مثل چند روز، چند هفته یا حداکثر چند ماه را در برمی‌گیرد. بنابراین در این رویکرد ثبات و بی‌ثباتی سیاسی موجود در کشورهای خاص و در زمان خاصی مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوم آنکه بی‌ثباتی با عدم قطعیت همسان انگاشته می‌شود.^(۳)

در رویکرد سیستمی، نظم و ثبات سیاسی هر حکومتی مبتنی بر دو دسته از عوامل است: یکی اینکه نظام سیاسی کارویژه‌های خود را به خوبی انجام دهد و با سایر سیستمهای فرعی جامعه تبادل و روابط متقابلی داشته باشد و دوم اینکه میان حوزه‌های اصلی نظام اجتماعی ناهماهنگی و عدم تعادل شدید پدید نیاید. در توضیح بیشتر باید گفت که نظام سیاسی وقتی باثبات است که به طور منظم با دریافت داده‌ها، آنها را به بازده تبدیل کند. از سوی دیگر اگر مدار داده، فرآیند، بازده و بازخورد گسسته شود نظام سیاسی دچار اختلال می‌گردد. این نابسامانی ممکن است در حوزه داده‌ها، فرآیند، بازده و یا بازخورد پدید آید. در حوزه داده‌ها یا درون داده‌ها ممکن است کل خواسته‌ها و تقاضای جامعه وارد سیستم سیاسی نشود و یا نهادها و سازمانهایی برای انتقال این خواسته‌ها وجود نداشته باشد و یا نظام سیاسی به نحوی کاذب خواسته‌ها و تقاضاها را خود تعیین کند. در حوزه فرآیند ممکن است نظام عقلایی لازم، گسترش نیافته باشد. در حوزه بازده‌ها یا برون داده‌ها ممکن است اصلاً بازده هیچ ارتباطی با داده‌ها نداشته باشد و در واقع نظام سیاسی آنچه را که خود ترجیح می‌دهد به مثابه سیاستهای خویش عرضه کند و یا بازده‌ها بعضاً بازتاب داده‌ها و نهاده‌ها باشند، و سرانجام در حوزه بازخورد ممکن است پیوندهای لازم جهت تطبیق و مقایسه میان داده‌ها و بازده‌ها وجود نداشته باشد. در همه این موارد نظام سیاسی ارتباط کامل خود را با پیرامون از دست داده و نمی‌تواند خواسته‌های شهروندان را تأمین نماید لذا دچار بی‌ثباتی می‌شود.^(۴)

از دیدگاه مشروعیت سیاسی، به اعتقاد برخی از نظریه پردازان، نظمهای سیاسی و اجتماعی با ثبات آنهایی هستند که در آن اکثر مردم در بیشتر اوقات، دلایلی برای کنش در جهت حمایت و بقای نظام دارند. لکن تنوع و ترکیب دلایل حمایت از یک نظام ممکن است بسیار گسترده و پیچیده باشد، از نوع شکافهای اجتماعی و

نتیجه مستقیم توسعه و نوسازی است، ثبات هر جامعه سیاسی به رابطه سطح مشارکت سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی آن بستگی دارد. در صورتی ثبات سیاسی جامعه حفظ می شود که به موازات افزایش مشارکت سیاسی، پیچیدگی، استقلال، تطبیق و انسجام نهادهای سیاسی جامعه نیز فزونی گیرد.^(۸)

با تأمل در تعاریف فوق، معلوم می گردد که در اصل ثبات سیاسی ناظر به وجود توازن بین «خواستهای مردمی» از یک طرف و «کارویژه های دولتی» از طرف دیگر می باشد. به تعبیر دیگر، در درون هر جامعه ای چنانچه نظام سیاسی حاکم بتواند به خواستهای متنوع مردم پاسخ در خور و قانع کننده ای بدهد و نظام مزبور مطابق با باور، عقاید و در یک کلام ایدئولوژی مورد قبول جامعه باشد و از جانب آن تأیید گردد، آن نظام از ثبات برخوردار خواهد بود. پس چنانچه کارآمدی دولت به هر دلیلی کاهش یابد (دولتهای ائتلافی برآمده از نظامهای انتخاباتی تناسبی)، زمینه بروز نارضایتی فراهم می آید که در صورت گسترش و تعمیق آن ممکن است به زوال مشروعیت سیاسی نظام و در نهایت بروز رفتارهای اعتراض آمیز، که تجلی بیرونی بی ثباتی سیاسی هستند، منجر گردد.^(۹)

با جمع بندی تعاریف و رویکردهای یاد شده، می توان تعریف زیر را از ثبات سیاسی ارائه داد:

«ثبات سیاسی عبارت است از فقدان نسبی برخی از انواع حوادث سیاسی

نحوه ترکیب آنها گرفته تا عوامل ساختاری و قانونی همانند نظامهای انتخاباتی و نظامهای حزبی در یک سیستم سیاسی.^(۵) برای تبیین این مسئله ذکر این نکته لازم است که در نظامهایی که احزاب و گروههای اقلیت به دلایل ساختاری و قانونی از شرکت در حکومت محروم می شوند، در صورت تداوم این وضعیت ممکن است دچار نوعی محرومیت نسبی و سرخوردگی سیاسی شوند که این خود به نظر «تدگار» یکی از عوامل اصلی خشونت و بی ثباتی سیاسی است.^(۶)

در دیدگاه مشروعیت «ثبات سیاسی باید به صورت دموکراتیک باشد. یعنی برای اینکه جامعه ای در گروه جوامع باثبات قرار گیرد شرط لازم، آن است که در آن ارزشهای دموکراسی حفظ شود. در غیر این صورت اگر به دنبال ارزشهای دموکراتیک نباشیم، رژیم صدام حسین در عراق که توانسته است برای سالهای متمادی اقتدار خود را حفظ کرده و به حکومت ادامه دهد، رژیمی باثبات تلقی می شود.^(۷) البته این سخن که از آندرو هیوود نقل شد به طور آشکاری غرب محور بوده و حاکی از این نکته است که در دیدگاه غربیها حفظ ارزشهای دموکراسی در یک جامعه لازمه ثبات سیاسی آن جامعه تلقی می شود. بنابراین در جوامع دیگر ممکن است حفظ برخی از ارزشهای دیگر ملاک ثبات سیاسی قرار گیرد. طبق دیدگاه نوسازی و توسعه، به دلیل بالا رفتن سطح مشارکت سیاسی شهروندان که

«بی ثبات کننده» که خواه به صورت

تغییر در ساختار قدرت (رژیم سیاسی)،

تغییر در حکومت و خواه به صورت

مسالمت آمیز یا حتی خشونت آمیز، به

چالش با قدرت سیاسی موجود یا خود

ساختار اقتدار سیاسی می انجامد».^(۱۰)

بنابراین منظور از ثبات سیاسی، مفهومی فراتر

از پایداری حکومتها (در نظامهای پارلمانتاریستی)

می باشد و عبارت است از مورد تهدید قرار

نگرفتن نظام سیاسی یک کشور که در این

تعریف تداوم حکومتها (کابینه ها) نیز جای

می گیرد.^(۱۱)

۱- ابعاد و شاخصهای بی ثباتی سیاسی

از آنجا که در تعریف از ثبات سیاسی به فقدان

نسبی برخی از انواع حوادث سیاسی «بی ثبات

کننده» اشاره شد، در این قسمت به بررسی

تعدادی از ابعاد و شاخصهای بی ثباتی سیاسی

اشاره می شود تا بتوانیم از طریق شناخت آنها به

ثبات سیاسی که همانا عدم وجود این

شاخصهاست، پی ببریم:

دیوید ساندرز در کتاب «الگوهای بی ثباتی

سیاسی» پس از شرح و نقد تعاریف گوناگون

ثبات و بی ثباتی سیاسی که از سوی اندیشمندان

و نظریه پردازان مختلف سیاسی ارائه شده است،

به ارائه و تبیین چهار شاخص عمده بی ثباتی

سیاسی می پردازد که به طور مختصر به آنها

اشاره می کنیم:

۱-۱- تغییر رژیم

تغییر رژیم که یکی از ابعاد بی ثباتی سیاسی به

شمار می رود، در مواردی چون تغییر در

هنجارها و قواعد سیاسی، تغییر در نظام حزبی

که الگوی مشارکت سیاسی را تحت تأثیر قرار

می دهد، تغییر در وضعیت نظامی - غیر نظامی

که موجب تغییر ساختارهای اقتدار می شود،

نمود پیدا می کند. بنابراین تغییر در هنجارها یا

نوع رژیم باعث تغییر (یا عدم تغییر) در اهداف،

روشها و درجه مشارکت در یک نظام سیاسی

خاص می شود، و تغییر در نظام حزبی و وضعیت

نظامی و غیر نظامی باعث ایجاد تغییر در ساختار

اقتدار در یک نظام سیاسی می گردد. بی تردید

می توان تصور کرد که هر کدام از این تغییرات

یا ترکیبی از انواع این پنج تغییر در مقطع زمانی

خاص رخ دهد. همچنین وقتی که همه پنج

نوع تغییر با هم و به طور همزمان صورت

گیرند، شدت تغییر در رژیم بیشتر از حالتی

است که یک تغییر به وقوع بپیوندد.^(۱۲)

۲-۱- تغییر حکومت

این شاخص شامل مواردی چون تغییر در مقامات

اصلی اجرایی و نیز تعدیلهای در قوه مجریه یا به

عبارت دیگر تغییرات کابینه و سقوط یا تداوم

آن می باشد. ساندرز استفاده از این دو متغیر را

برای اندازه گیری بی واسطه و روش تغییرات

حکومت در درون رژیمها امری اجتناب ناپذیر

می داند و معتقد است این دو متغیر شاخص

بسیار خوبی برای آنچه که معمولاً از تغییر

دانست. (۱۴)

حکومت مستفاد می شود، می باشند. (۱۳)

۳۸

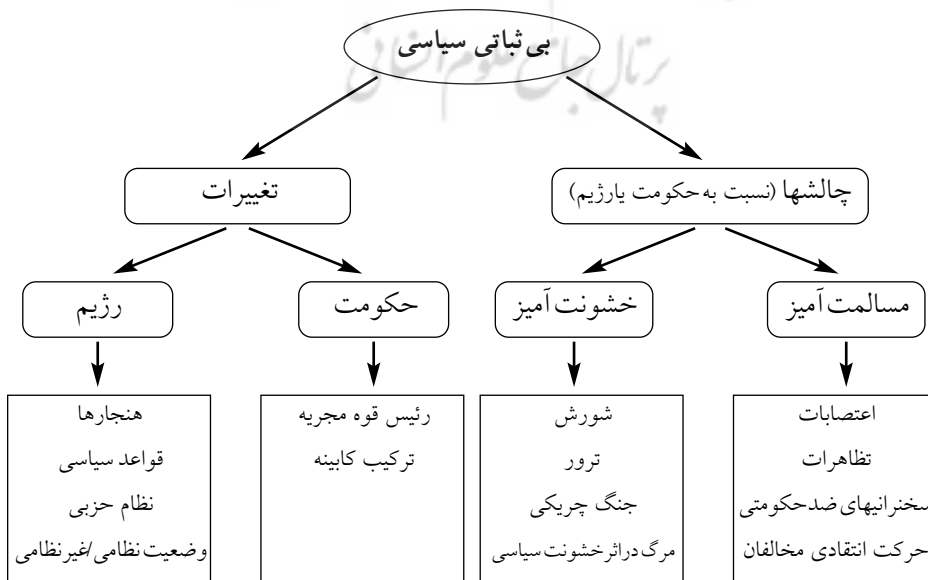
۳-۱- چالشهای خشونت آمیز

در تبیین این شاخص مواردی چون ترور، مرگ ناشی از خشونت سیاسی، شورش، حملات سیاسی و انتقال نامنظم ناموفق (کودتاهای نافرجام) به عنوان نمونه آورده می شود. در چالشهای خشونت آمیز چون استفاده از خشونت و رای روشهای حقوقی یا قانونی حل اختلافات و مناقشات است، پس این گونه چالشها در واقع چالش نسبت به رژیم است و اصول اساسی نظام سیاسی را هدف قرار می دهد. بنابراین به طور خلاصه می توان چالشهای خشونت آمیز را «چالشهای نسبت به رژیم»

۴-۱- چالشهای مسالمت آمیز

موارد اعتصابات سیاسی یا تهدید به اعتصاب، تظاهرات اعتراض آمیز، حرکت انتقادی مخالفان و سخنرانیهای ضدحکومتی توسط رهبران فکری را می توان از موارد چالشهای مسالمت آمیز تلقی کرد. چون چالشهای مسالمت آمیز در چارچوب روشهای حقوقی یا قانونی (در کل) است، پس گویای چالش نسبت به رژیم نیست، بلکه تنها چالش نسبت به حکومت است. بنابراین به طور خلاصه می توان این گونه چالشها را «چالشهای نسبت به حکومت» دانست. (۱۵) (در شکل (۱) ابعاد و شاخصهای بی ثباتی سیاسی

شکل (۱) ابعاد و شاخصهای بی ثباتی سیاسی



نمایش داده شده است).
در کشورهای جهان سوم که از لحاظ ثبات و بی‌ثباتی سیاسی وضعیتی خاص و متفاوت با جوامع غربی دارند، در بیشتر اوقات ثبات سیاسی مترادف با امنیت ملی در نظر گرفته می‌شود. با این رویکرد می‌توان مواردی را که «باری بوزان» به عنوان ویژگیهای کشورهای ضعیف برمی‌شمارد، نمونه‌هایی از شاخصهای بی‌ثباتی سیاسی در جهان سوم تلقی نمود. این موارد عبارتند از:

- میزان زیاد خشونت سیاسی
- تحولات عمده جاری در ساختار نهادهای سیاسی
- استفاده آشکار از زور توسط حکومت در حیات سیاسی داخلی
- درگیریهای عمده سیاسی بر سر نوع ایدئولوژی

۲-۲- ثبات سیاسی ایستا

که کشور باید بر اساس آن اداره و سازماندهی شود.
- فقدان هویت ملی منسجم، یا حضور هویت‌های ملی رقیب در یک کشور واحد.^(۱۶)

موارد فوق‌ممكن است در دو حالت خفقان سیاسی ناشی از حکومت‌های خودکامه یا تک‌حزبی و تشتت سیاسی ناشی از گروه‌گرایی سیاسی شدید، مشاهده شود.

۲- گونه‌های ثبات سیاسی^(۱۷)

۱-۲- ثبات سیاسی پویا

این گونه از ثبات سیاسی مبتنی بر اصول سه‌گانه زیر است:

اصل اول: خواسته‌های شهروندی متنوع و فزاینده است (اصل اعتبار خواستها)؛
اصل دوم: کارویژه‌های دولتی متناسب با نیازهای تازه، افزایش می‌یابد (اصل تبعیت دولت از خواستها)؛
اصل سوم: قبول ارتباط مستقیم بین انسجام ملی با خواسته‌های شهروندی (اصل مشروعیت مردمی).

مطابق الگوی طراحی شده ساموئل هانتینگتون برای سامان سیاسی، متعاقب افزایش خواستها، دولت نیز متحول شده، از وضعیت باثبات پیشین خارج شده و در سطحی بالاتر با حفظ مشروعیت مردمی به ثبات تازه‌ای دست می‌یابد که امکان استمرار حیات نظام پیشین در شرایط جدید را ممکن می‌سازد.

در این شرایط، ثبات با ایستایی خلط شده و در نتیجه نوعی رکود جامعه را دربرمی‌گیرد که مبتنی بر سه اصل زیر است:

اصل اول: تحدید خواستها و اینکه ظهور نیازهای تازه به هیچ وجه امر مطلوبی ارزیابی نمی‌شود، از این رو به حداقل ممکن می‌رسد (اصل تحدید خواستها)؛

اصل دوم: ساختار موجود دولت بهترین صورت ممکن است (اصل تحدید تغییرات ساختاری)؛
اصل سوم: ضریب انسجام ایدئولوژیک در این الگو مستقل از خواست مردمی تعریف می‌گردد (اصل تفکیک مشروعیت و مقبولیت).

۲-۳- ثبات سیاسی کاذب

این گونه ثبات در جوامع در حال زوال رخ می‌دهد و مبتنی بر اصول ذیل است:

اصل اول: دولت دارای استقلال تمام است، بدین معنا که کارویژه‌های دولت با توجه به نیازمندیهای شهروندی تعریف، تحدید و یا تغییر نمی‌یابد (اصل استقلال دولت)؛

اصل دوم: نیازمندیها و خواستههای شهروندان با توجه به عملکرد و توان دولت شکل گرفته و همسو با آن است (اصل تبعیت خواستهها)؛

اصل سوم: ایدئولوژی حاکم کاملاً منفک از خواستههای مردمی بوده و نقش مردم صرفاً تبعیت از آن و نه دخل و تصرف در آن است.

این گونه ثبات در کوتاه مدت امکان وجود خواهد داشت و پس از مدتی کوتاه مشروعیت خود را از دست داده و دچار شکست می‌شود.

نتیجه آنکه فقط ثبات سیاسی پویاست که می‌تواند استمرار داشته باشد و دو گونه دیگر از ثبات (ایستا و کاذب) در عمل پس از مدتی کوتاه و یا در میان مدت به بی‌ثباتی منجر شده و قابل اتکا نیستند.

۳- عوامل ثبات سیاسی

در این بخش به علل و عوامل گوناگونی که موجب حفظ ثبات سیاسی در یک کشور می‌شوند می‌پردازیم، طبیعتاً فقدان این عوامل ممکن است در یک نظام سیاسی موجب بی‌ثباتی و بحران شود. برخی از عوامل حفظ ثبات سیاسی به شرح ذیل است:

۳-۱- مشروعیت سیاسی

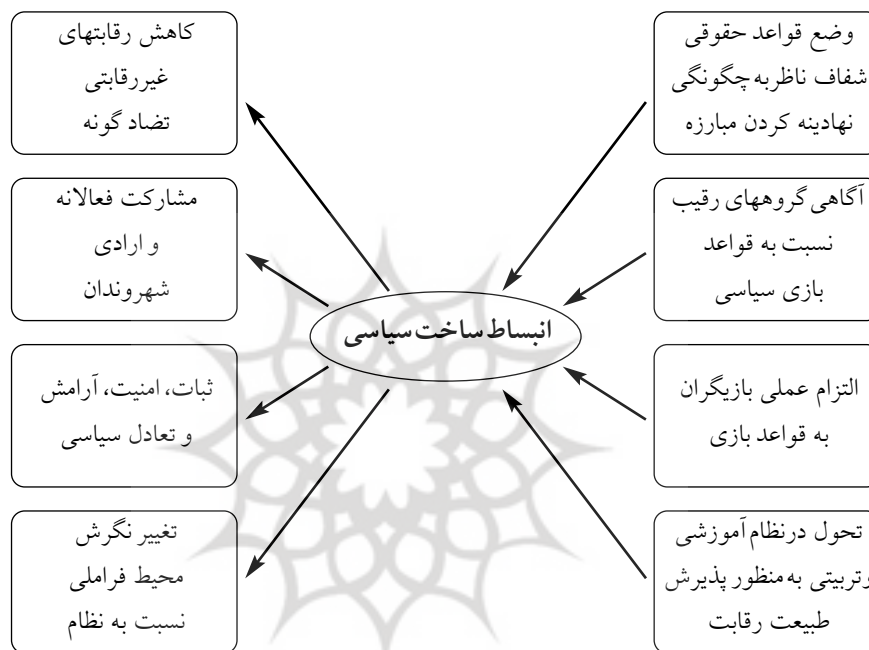
مشروعیت سیاسی یک عامل کلیدی در حفظ ثبات سیاسی است. حکومتهایی که دارای مشروعیت سیاسی باشند از سوی مردم و رأی‌دهندگان مورد پذیرش واقع شده و کمتر مورد اعتراض و تهدید قرار می‌گیرند. در نظامهای باثبات نهادها و فرآیندهای سیاسی دارای مشروعیت هستند. حکومتها از قدرت سیاسی برخوردار بوده و تصمیمات آنها مورد پذیرش واقع می‌شود، اما این پذیرش به سبب قدرت سیاسی حکومت نیست، بلکه در نظامهای مشروع شهروندان این مسئله را پذیرفته‌اند که حکومتها دارای اختیار برای اتخاذ چنین تصمیماتی هستند زیرا خود مردم حکومت را از طریق فرآیند انتخابات آزاد انتخاب نموده‌اند.^(۸)

۳-۲- شیوه صورتبندی و ترکیب مقاطع

شکافها

یکی از عوامل حفظ ثبات اجتماعی و سیاسی، شکافهای مقاطع است که مانع از ترکیب و تراکم خطوط اختلافات و نزاع می‌گردد. شکافهای مقاطع از شدت تعارضات و احساسات سیاسی می‌کاهند و امکان آن را فراهم می‌آورند تا افرادی که از یک حیث در اقلیت هستند، از حیث دیگر در اکثریت باشند. به نظر لیپست یکی از شرایط اساسی برقراری دموکراسی وجود نهادهایی است که هم نزاع و اختلافات را مجال می‌دهند و هم موجب حفظ وفاق و اتفاق می‌گردند.^(۹) هانتینگتون نیز در کتاب «سامان سیاسی در

شکل (۲) عوامل ایجاد ساخت سیاسی منبسط



جوامع دستخوش دگرگونی» انقطاع شکافها را آنچنان مختلف و متباعد نخواهند بود که بتوانند شرط ثبات سیاسی می داند.^(۲۰) منافع گروههای دیگر را تهدید نمایند. همچنین این اصطلاح دلالت بر این دارد که همه گروههای موجود که با هم رقابت می کنند، به

۳-۳- وفاق

آلن بال در کتاب «سیاست و حکومت مدرن» وفاق را ویژگی آشکار نظامهای لیبرال دموکراسی باثبات می داند. به عقیده وی، در لیبرال دموکراسیهای باثبات درباره قوانینی که حکومت از طریق آنها عمل می کند توافق وجود دارد. نظریه پردازان سیاسی اصطلاح وفاق و اجماع را برای توضیح این توافق به کار می برند. هرچند یک توافق کامل درباره اهداف گروههای رقیب وجود ندارد. با این حال این اهداف قوانین بازی پایبند هستند و ضرورتاً خواستههای مردم را از طریق آراء مشاهده و جذب می کنند.^(۲۱) در مورد وفاق و مشروعیت این نکته را باید یادآور شد که هر دو اصطلاح مسائل و مشکلات زیادی را در تحلیل سیاسی از ثبات به وجود می آورند و همواره خطر مباحث دوری وجود دارد. یک نظام سیاسی مشروعیت دارد به دلیل اینکه باثبات است و یک نظم سیاسی باثبات است، زیرا مشروعیت دارد. هم مشروعیت و



۲- دیوید ساندرز، *الگوهای بی ثباتی سیاسی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۱۰۷.

۳- همان، ص ۱۰۸.

۴- حسین بشیریه، *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۴)، صص ۸۸-۸۶.

5- Ellen Frankel Paul et al., **Democracy**, (New York: Cambridge University Press, 2000), p. 24.

۶- تد رابرت گار، *چرا انسانها شورش می‌کنند*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷)، صص ۴۷۰-۴۶۵.

7- Andrew Heywood, *op.cit.*, p. 394.

۸- ساموئل هانتینگتون، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: نشر علم، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۹.

۹- اصغر افتخاری، «رسانه‌ها و ثبات سیاسی» در: *مجموعه مقالات همایش رسانه‌ها و ثبات سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱)، صص ۶۷-۶۶.

۱۰- دیوید ساندرز، پیشین، صص ۱۲۰-۱۱۶.

۱۱- لازم به ذکر است که تعریفهای دیگری نیز از بی‌ثباتی و ثبات سیاسی وجود دارد، اما به دلیل اختصار از بیان آنها خودداری گردید.

۱۲- دیوید ساندرز، پیشین، صص ۱۴۰-۱۳۷.

۱۳- همان، ص ۱۴۱.

۱۴- همان، ص ۱۴۲.

۱۵- همان، ص ۱۲۶.

۱۶- باری بوزان، «مردم، دولتها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم» در: *ادوارد ای. آذر و چونگ این مون (ویراستاران)، امنیت ملی در جهان سوم*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۳۸.

۱۷- اصغر افتخاری، پیشین، صص ۷۸-۶۶.

18- Allan. R. Ball, **Modern Politics and Government**, (London: MacMillan, 1993), p. 244.

۱۹- حسین بشیریه، *درسهای دموکراسی برای همه*، (تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، ۱۳۸۰)، ص ۷۹.

۲۰- ساموئل هانتینگتون، پیشین، ص ۶۰۲.

21- Alan R. Ball, *op.cit.* p. 245.

22- *Ibid.* p. 246.

۲۳- حسین بشیریه، *دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی*، (تهران: نشر علوم نوین، ۱۳۷۴)، ص ۲۵۵.

هم وفاق مفاهیمی هستند که شدیداً به توزیع قدرت در نظام سیاسی وابسته‌اند. (۲۲)

۳-۴- انبساط ساخت سیاسی

در نظامهای باز و دموکراتیک، در پرتو انبساط درونزای ساخت سیاسی و تکوین و گسترش بسترهای رقابت نهادینه در قالب تشکیل احزاب سیاسی، فعالیتهای گروههای ذی‌نفوذ و برگزاری انتخابات ادواری در سطوح ملی و محلی، مکانیسمهای توسل به تضاد و رفتارهای غیررقابتی به شدت محدود می‌شود. درحالی که افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت سیاسی، احتمال رقابت سیاسی در بین گروههای مختلف را کاهش داده و به میل رفتار سیاسی قدرت‌مدارانه و اصلاح طلبانه به سوی رفتار انقلابی، رادیکال و خشن منجر می‌شود. بنابراین یکی از روشهای گریز از تضاد و میل به رقابت نهادمند که نتیجه آن افزایش ثبات سیاسی است، تمهید و تدارک مکانیسمهای سیاسی، حقوقی و فرهنگی برای جذب و ترغیب فعالان و رقبای سیاسی به رقابت در چارچوب نظام (مبارزه در رژیم) از طریق انبساط ساخت سیاسی می‌باشد. (۲۳)

شکل ۲ عوامل ایجاد یک ساخت سیاسی منبسط و همچنین نتایج آن را نشان می‌دهد.

پانویسها

1- Seymour M. Lipset, **Political Man: The Social Bases of Politics**, (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1981), pp. 64-74.

۲۳